

نگاهی نو به بزرگترین فاجعه تاریخ ایران

چرا ایرانیان از تازیان شکست خوردند ؟

ازدکتر خسرو خزاعی (پردیس)

این سخنرانی در « مرکز زرتشتیان کالیفرنیا » در آمریکا
در روز یکشنبه 6 ژانویه 2007 انجام گرفت

اگر ایرانیان روزی بخواهند خود را از زنجیرهای
فرهنگ استعماری عرب رها کنند باید حتما دلیل درست
این شکست را بدانند

دوستان ارجمند، سروران گرامی،

بزرگترین هدف یک پژوهش تاریخی آموختن درسها و بدست آوردن تجربه هائی است که بتوان آنها را مانند چراغی برای جلورفتن بکار گرفت و آینده را بر پایه این تجربه ها ساخت. اگر پژوهشی نتواند این وظیفه را انجام دهد و خواننده را در گذشته رها کرده و هیچ راهی را برای پیشرفت در حال و آینده به او نشان ندهد چنین پژوهشی هیچ ارزشی نخواهد داشت. شوربختانه پژوهش هائی که تا کنون در باره بزرگتری فاجعه تاریخ ایران یعنی شکست ایرانیان در سده هفتم میلادی از تازیان انجام گرفته کمتر توانسته اند این وظیفه را آنگونه که باید و شاید انجام دهند. این پژوهش ها بیشتر « ذکر مصیبت » و گریه وزاری و گریز از واقعیتهای تاریخی بوده تا پیدا کردن دلیل راستین و ژرف این شکست. شاید هم بهمین دلیل ایرانیان ناچار شدند این رخداد دردناک را برای بار دوم در سال 1979 میلادی به نوعی دیگر تجربه کنند و فاجعه دیگری را برای خود و کشورشان
کشورشان
بوجود
آورند.

در این زمینه است که اجازه میخوام امروز با یک ارزیابی نوین کمی در این باره گفتگو کنم. چون من به این باورم اگر ایرانیان روزی بخواهند از زنجیرهای یک فرهنگ بیگانه یعنی فرهنگ شبه جزیره عربستان که 1400 سال است بزور به آنها تحمیل شده و از نسلی به نسل دیگری منتقل شده خود را رها کنند باید حتما دلیل درست این شکست را بدانند.

دوستان ارجمند،

هزار و چهار صد سال پیش در چند جنگ سهمگین از جمله قادسیه (636 تا 637 میلادی) و نهاوند

(642 میلادی) پس از دادن ده ها هزار کشته، ایران به تسخیر تازیان درآمد . این شکست وحشتناک که نسلهای پی در پی ایرانیان تا به امروز بار سنگین آنرا به دوش میکشند مورد بررسی و پژوهشهای گوناگون واقع شده و بسیاری از پژوهشگران درباره آن نظر داده اند . این نظریه ها از « معجزه » گرفته تا کشمکشهای سیاسی در دربار ساسانیان یا جنگ با رومیان یا ناخشنودی مردم یا دخالت موبدان ساسانی در کارهای دولتی و یا طبقه بندی اجتماعی دور میزند . بدبختانه تاکنون هیچ کس نتوانسته پاسخی قانع کننده برای آن پیدا کند. تا آنجا که من میدانم هیچکس تا کنون نتوانسته با دلیلهای خرد پزیر بگوید که چگونه سپاهیان کوچک عرب که تا آن زمان جز جنگهای قبیله ای تجربه دیگری در دانش نظامی گری نداشتند توانستند با آن سرعت نیرمندترین ارتش جهان آن زمان را یعنی ارتش امپراتوری ساسانی را که نه بار ارتش امپراتوری رم را به زانو در آورده بود و از مرز های چین تا مصر را زیر قلمرو خود داشت شکست بدهند.

برای نمونه نوشتار جامعی که در 40 رویه سالها پیش بوسیله شادروان استاد ابراهیم پوردادود در زیر همین فرنام نوشته شده، قانع کننده نیست و از کنار بسیاری از واقعیت ها گذشته و خواننده را به کژراهی میاندازد. ایشان شکست ایرانیان را از تازیان به علت رقابتها و کشمکشهای سیاسی در درون دستگاه حکومتی ساسانیان و جنگ با رومی ها میدانند که میتوان آنرا به صورت زیر خلاصه کرد :

- 1- جنگهای خسرو پرویز با بهرام چوبینه
- 2- جنگهای پایان ناپزیر با رم
- 3- کشته شدن عده ای از سران به دست شیرویه .
- 4- طغیان دجله و فرات
- 5- طاعون
- 6- به پادشاهی رسیدن چند زن و کودک در زمانی کوتاه
- 7- شکست خوردن رومیان از تازیان و باز شدن راه به تیسفون
- 8- برخاستن تند بادی در چهارمین روز نبرد در قلدسیه و کشته شدن رستم فرخزاد سردار یزدگرد و افتادن درفش کاویانی .

استاد پوردادود در اینجا برای توجیه شکست ایرانیان از تازیان یک تابلوی سیاهی از جزئیات پایان دوران ساسانیان ترسیم میکند که بکلی با نیرومندی افسانه ای دولت ساسانی در تضاد است . برای توجیه نثوری خود استاد پوردادود در نوشتار خود چند نکته اساسی را فراموش میکند از جمله:

- 1- ایشان فراموش میکند که در سال 610 میلادی در زمان خسرو پرویز یعنی درست زمانی که محمد در کویر های عربستان اعلام پیغمبری میکند ایران نیرومند ترین کشور جهان است . ایران نه تنها تمام خاورمیانه و روم شرقی (بیزانس) را زیر تسلط خود دارد بلکه با شکست دادن امپراتوری رم برای نهمین بار صلیب عیسی را هم از اورشلیم (قنس) به ایران می آورد و در سال 616 مصر را فتح میکند و مرز های ایران را از چین تا نیمی از افریقا گسترش میدهد .
- 2- ایشان فراموش میکند که اگر کشمکشهای سیاسی در دربار ساسانیان دلیل شکست بود پس چه بگوئیم در باره قبائل عرب که در همان زمان چنان به جان هم افتاده بودند و چنان یکدیگر را کشتار میکردند که کشمکشهای سیاسی در بار

ساسانیان در برابر آنها هیچ بود.

3- ایشان فراموش میکنند که عربها نه تنها ایران را گرفتند بلکه امپراتوری روم شرقی را سرنگون کرده، اسپانیا را گرفته و تا قلب اروپا در شهر « پواتیه» در جنوب فرانسه پیش رفتند و اگر کمبود لوژیستیک نداشتند شانس زیادی داشتند تا تمام اروپا را بگیرند.

پس چه شد که سپاهیان کوچک و ژنده پوش عرب با شمشیر های زنگ زده توانستند بر دو ابر نیروی آن زمان ایران و روم پیروز شوند ؟
همانطور که پیش از این گفتم ، زمانی که در سال 610 میلادی محمد پیغمبری خود را اعلام کرد، ایران در اوج قدرت خود بود . و در سطح جهان نه یکی از نیرومندترین بلکه نیرومندترین کشور جهان به شمار می آمد . در همان زمان عربستان کشور کم جمعیت و بسیار عقب مانده ای بود که در یک کشور بی آب و علف از 360 قبیله گوناگون درست شده بود که دائماً برای به دست آوردن منابع آبی و زمین های کشتی در حال جنگ و جدال با یکدیگر بودند . اگر چه تمام مردم این شبیه جزیره همه عرب بودند ولی هیچ یک از آنها نه ملیت می شناختند و نه کشور . آنها فقط خود را وابسته به قبیله خود می نامیدند.
بیشتر مردم عربستان بت پرست بودند و هر قبیله ای برای خود بتی داشت که آنرا می پرستیدند . با اینکه در جوار آنها قبائل مسیحی و یهودی هم زندگی میکردند ولی هر قبیله ای خود را یک بخش مستقل می نامید و دیالکت و باور های مربوط به خود داشت و هیچ احساس میهنی یا مردمی در آنها نبود . هر یک از قبیله ها که افراد آن در چادر زندگی میکردند سازمان مربوط به خود را داشت . افراد هر قبیله ای برای خودش شخصی را بنام « شیخ » تعیین میکرد که رئیس قبیله می شد . نام هر قبیله ای با واژه « بنی » آغاز می شد و افراد هر قبیله ای به اضافه نام خود ، نام قبیله خود را هم پس از نام کوچک می آورد . همانطور که گفتم هر یک از این قبیله ها برای خود بتی یا خدائی داشتند . این قبائل بر عکس کشورهای مجاور ، معبد و نیایشگاهی برای خدایان خود نداشتند . مکانهای مقدس برای عربها از چاه و غار و درخت یا سنگهای متئوریت درست شده بود . در میان خدایان قبائل عرب ، الله خدای قبیله قریش یکی از مهمترین بود . الله سه دختر داشت به نامهای ال لات ، ال اوزا و ال مناح که خدایان مکه بودند . در این دوران هیچ فرهنگی که بشود نام فرهنگ روی آن گذاشت در عربستان وجود نداشت . یعنی نه دولت مرکزی بود، نه سیستم اداری وجود داشت نه خطی وجود داشت که بوسیله آن چیزی بنویسند ، نه هنری مانند نقاشی یا مجسمه سازی یا معماری و یا موسیقی وجود داشت و نه داستانهای استوره ای . با اینکه در کشور مجاور آنها در جنوب عراق ، یک مردم غیر عرب به نام سومریها نخستین خط را در 3200 سال پیش از میلاد به وجود آورده بودند و زندگی شهر نشینی را پی ریزی کرده بودند . نتها چیزی که در عربستان رونق داشت شعر و شاعری بود . محمد که از قبیله قریش بود و در سال 570 میلادی در مکه به دنیا آمده بود ، خیلی زود فهمید که قبیله های عربستان نیاز به یک باور و یک « ایده الوژی » مشترکی دارند . ولی او نه میتوانست بخواند و نه بنویسد . بنابراین کوشش کرد که ابزارهای این ایده الوژی را از آداب و رسوم اطراف خود بوسیله گفتگو و شنیدن بگیرد . اگر ما کتاب قرآن را که بوسیله محمد آورده شده بخوانیم و آنرا با شیوه زندگی عربهای پیش از اسلام مقایسه کنیم می بینیم که مهمترین عامل نوئی که

محمد در مقایسه با آن شیوه زندگی آورد، واژه «الله اکبر» بود. یعنی الله خدای قبیله قریش بزرگتر از دیگر خدایان قبیله های عربستان است. بقیه مطالب قرآن تقریباً همان شیوه زندگی، کردار و رفتار اعراب پیش از اسلام است که با داستانهایی که از قبائل یهودی و مسیحی گرفته شده آمیخته گردیده.

جمله «الله اکبر» بنیاد ایده الوژی سیاسی محمد شد. در آغاز «الله» خدائی نبود که برای همه مردمان دنیا باشد، بلکه خدائی بود که محمد میگفت از دیگر خدایان قبیله های عربستان بزرگتر است.

همین جمله باعث شد که بزرگترین جنگهای میان قبیله ای در عربستان به وجود بیاید که کشمکشهای درباری دوره ساسانیان در برابر آنها هیچ بود. در این زمان محمد هنوز خود را «پیام آور الله» نمی خواند. او زمانی خود را «پیام آور الله» خواند که پس از 14 سال ازدواج با خدیجه که زنی یکتاپرست بود، و با ثروت خود کمکهای مادی زیادی به محمد میکرد و بر محمد نفوذ داشت سرانجام به ماموریت جدید خود پی برد و خود را فرستاده الله نامید. از این پس ایده الوژی محمد به سرعت در حال شکل گرفتن شد. او در مدت 13 سالی که در مکه بود موضوع دیگری را کشف کرد و آن این بود که با گفتگو و استدلال و دلیل آوردن نمیشود مردم را به ایده الوژی خود در آورد. بلکه مهمترین ابزار برای اینکار «زور» است. او میدید که در 13 سالی که او میخواست با استدلال مردم را به سوی خود بکشد فقط دورو بر 80 نفر به او پیوستند.

بنابراین ایده الوژی او در اینجا بر دو ستون استوار شد: یکی الله بزرگتر از دیگر خدایان است و دیگری کشتار و ترور و ایجاد ترس برای پذیراندن الله لازم است. او این کشف جدید خود را به خوبی در مکه و در سوره های مکی به نمایش گذاشت و آنرا در پارامترهای سیاسی خود وارد کرد.

کم کم الله که برای محمد فقط بزرگتر از سایر خدایان قبیله ای بود، زیر تاثیر ادیان یهودی و مسیحی به خدای جهان و آفریدگار کل هستی تبدیل شد، و مطالبی مانند بهشت و جهنم و روز قصاص که از ادیان یهودی و مسیحی گرفته شده بود، به پیش آورده شد که در این ایده الوژی جای خود را باز کردند.

در این زمان جنگ و جدالهای میان قبیله ای عربستان بسیار شدت پیدا کرد. برای نمونه در جنگ بدر در سال دوم هجرت، سپاهیان محمد بسیاری از بزرگان و افراد قبیله قریش را که قبیله خود محمد بود کشتند و لشکر محمد با پیروزی وارد مدینه شد. با این پیروزی بسیاری از عربها و سران آنها که از پذیرفتن اسلام سرباز زده بودند کشته شدند. طایفه یهودی بنی قنینا و بنی النفیر به تبعید فرستاده شدند و کل اموال و دارائیهای آنها به غنیمت گرفته شد.

در پیامد این کشتارها و غنیمت گرفتنها، انتقام جوئی در میان قبائل عرب گسترده شد و در این گیر و مگیرها، سپاهیان محمد 800 نفر از مردان قبیله بنی قریظه را که بیشتر یهودی بودند قتل عام کردند، زنان آنها را به اسارت گرفتند و تمام دارائی آنها را تصاحب نمودند. پس از آن باز سپاهیان محمد، قبیله مطلق را به اسارت برده و دارائی های آنها را به غنیمت گرفتند. بنابراین، غنیمت و چپاول بزرگترین ابزار اقتصادی محمد در راه ساختن ایده الوژی خود بود.

بوسیله ثروتهای به دست آورده شده از غنیمت محمد توانست سپاهیان بیشتری دور خود جمع کند و به ایده الوژی نو پرداخته خود ساختمانبندی محکمتری بدهد. ایده الوژی محمد، که نام اسلام به خود گرفت بزرگترین ابزار نبرد و عامل تعیین

کننده در پیروزی اعراب در جنگهای آینده از جمله با ایران شد .
حال ببینیم در این زمان که محمد در عربستان مشغول فراهم کردن یک جنگ
صرفاً ایده الوژیکی بود در امپراتوری ساسانی ، چه میگذشت .
گفتم که ارتش ساسانیان در زمانی که محمد با قبائل عرب در آویخته بود
نیرومندترین ارتش جهان بود .

در این دوران ارتش ایران به چهار بخش بزرگ تقسیم شده بود که هر کدام از
بخشها بوسیله یک سپهد رهبری می شدند . این چهار بخش طوری ترسیم شده
بودند که در یک زمان میتوانستند با چهار ارتش نیرومند آن دوران جنگ کنند و
پیروز شوند . این ارتشها می بایست از مرزهای خاوری ایران که مرتباً مورد
هجوم هونس ها و ترکان آسیای شرقی بودند دفاع کند و در غرب با ارتش روم
بجنگد و در شمال از ارمنستان و آسیای مرکزی دفاع کند و در جنوب عربها را
زیر پوشش خود داشته باشد . جنگهای طولانی ارتش ساسانیان باعث شده بود که
سربازان ایران جنگ دیده و کار آزموده بشوند و تاکتیکهای جنگی جدید بیافرینند .
ارتشهای ساسانیان از دو نیروی اصلی سواره و پیاده نظام درست شده بود . نقشها
و کتیبه های ساسانی نشان میدهد که تمام سربازان ساسانی از سر تا پا زره پوش
بودند به طوری که فقط بخش کوچکی از صورت آنها پیدا بود . که به وسیله کلاه
خود پوشش شده بود . حتی تمام بدن اسبهای آنها زره پوش بود . اسلحه آنها از
نیزه های بلند ، تیرو کمان ، شمشیر های راست ، گرز و کماند درست شده بود .
بنا به پژوهشهای دانشمندان غربی ، بسیاری از ارتشیان کشورهای دیگر برای
آشنائی با تکنیکها و تاکتیکهای جدید جنگی به ایران برای آموزش می آمدند . به
طور کلی ارتش این ابر قدرت جهانی ، برای کشور گشایی و دفاع از مرزهای
بسیار وسیع امپراتوری ساسانی درست شده بود .

اگر ارتش ساسانیان از دیدگاه صرفاً نظامی نیرومندترین ارتش جهان بود ولی
کشور ایران از نیمه دوم حکومت ساسانیان به بعد در یک خلا و آشفتگی آرمائی
و ایده الوژیکی وحشتناکی روبرو بود . آئین زرتشت تقریباً از میان رفته بود و
مغان زوروانی (دین پیش از زرتشت) ، خزنده وار در حکومت نفوذ کرده بودند
، گاتهای زرتشت که در برگیرنده چکیده ایده اولوژی جهانی زرتشت بود به کلی
فراموش شده بود و جای آنرا نوشتارهای ضد و نقیض و بیشتر زمانها عاری از
خرد گرفته بود . برای نمونه ما با خواندن نوشته های پهلوی زمان ساسانیان
نمیدانیم آیا آئین زرتشت برآستی یکتا گراست یا دو گانه گرا . همه چیز در
آشفتگی بود .

ما میدانیم که بزرگترین عامل شکست چه در زندگی فردی و چه زندگی کشورها
آشفتگی اندیشه ای است اگر شما یک نفر را سردرگم کنید به طوری که او نتواند
میان سیاه و سپید ، راست و دروغ ، خرد و خرافات و غیره یکی را گزینش کند
شما میتوانید هر کاری بخواهید با او بکنید حتی اگر او به بهترین سلاحها مجهز
شده باشد . و این زمینه آشفتگی اندیشه ای در نیمه دوم دوران ساسانیان فراهم شده
بود . نه تنها زوروانیها ، یعنی آئین پیش از زرتشت ، جای آئین زرتشت را گرفته
بود ، و مردم را به سردرگمی کشانده بود ، بلکه جریانهای فلسفی دیگری ، مانند
مانوی ، مزدکی ، مسیحی و حتی بودائی به این آشفتگی اندیشه ای روزانه کمک
میکردند .

اگر در عربستان محمد و جانشینان او خود را برای یک جنگ ایده الوژیکی آماده

میکردند ، ایرانیان در همان زمان به دست خود ، خود را از ابزار ایده الوژیکی خلع سلاح میکردند . اهورامزدا خدای زرتشت که سیمان نیرومند ایرانیان را برای همبستگی و پیروزی درست میکرد ، در این دوران ، رقیبی به نام انگرامینو یا اهریمن پیدا کرده بود که او را تقریباً خنثی میکرد. تمام اساس پایه های فلسفه نیرومند زرتشت از هم پاشیده شده بود . ولی برعکس در عربستان همه چیز به سوی ساختمان بندی یک سیستم نیرومند که مردمان آن دیار با تمام وجود خود به آن باور داشتند پیش میرفت . برای اینکه این مسئله و نیروی شوکت آور یک « سیستم » برای شما روشن بشود ، اجازه میخوام یکی دو مثال در این زمینه بیاورم چون برای دریافتن درست سخنانی را که امروز میگویم مهم است : اگر از مردمان ، از هر فرهنگ و نژادی که باشند ، بپرسید ، آیا کشتن مردم بیگناه خوب است ؟ آیا بیدادگری خوب است ؟ آیا چپاول کردن و به غنیمت کردن اموال مردم خوب است ؟ آیا خرافات و دروغ خوب است ؟ بی گمان هیچ کس نیست که به شما بگوید این اعمال خوب است . ولی اگر کشتن و چپاول کردن و دروغ گفتن و خرافات تحویل مردم دادن و بیدادگری کردن را در قالب یک فلسفه بگزارید و آنها را به هم پیوند دهید و به آنها یک حالت مثبت و حتی تقدس بدهید و به مردم بپزیرانید که همه این کارها را شما باید بکنید چون در راه خداست و پاداش این اعمال را در دنیای دیگر خواهید گرفت و اگر نکنید در آن دنیا مجازات خواهید شد و در آتش جهنم تا ابد خواهید سوخت ، میتوانید مردم را وادار کنید تا با وجدان راحت بکشند ، چپاول کنند ، دروغ بگویند و هر کس دروغهای آنها را باور نکند او را بکشند ، بیدادگری بکنند و مردمان دیگر را به بردگی بکشند . در این حالت شما موفق شده اید از چند مفهوم پراکنده مانند کشتن و چپاول و غیره یک سیستم بسازید که نه تنها این مفهوما ارزش های منفی خود را از دست بدهند بلکه همگی آنها در بالاترین مرتبه از ارزش های مثبت قرار بگیرند که میتوانند انسانهایی را که در این سیستم قرار گرفته اند به تحرک و جنبش درآورند . بطوریکه به نسبت درجه باور آنها به این سیستم ، هر نیروئی را شکست دهند . مثلاً در زمان پیدایش سیستم اسلامی در عربستان ، اگر پسری به یکی از ارزشهای این سیستم باور نداشت ، پدر میتوانست با وجدان راحت ، بی درنگ او را بکشد .

برای اینکه نیروی یک سیستم بیشتر روشن شود نمونه دیگری که بیشتر یک تشبیه است می آورم :

همه میدانیم که یک ماشین یا اتومبیل از یک موتور ، از چهار چرخ ، از رل و دنده و صندوق و شیشه و چراغ و غیره درست شده ، حال اگر ما از یک مغازه لوازم تومبیل ، یک موتور بخریم ، یک رل بخریم ، چهار تا چرخ بخریم و چراغ و غیره بخریم و آنها را به خانه بیاوریم می بینیم که این ابزار به تنهایی قادر نخواهند بود که حرکت کنند و ما را از جایی به جای دیگر ببرند . چرا؟ چون یک سیستم نیستند . حال اگر یک کارشناسی این ابزار پراکنده را به هم وصل کند و آنها را به صورت یک سیستم در بیاورد ، در آن زمان ما میتوانیم از این سیستم استفاده کنیم و رانندگی کنیم . به همین گونه ، اگر ارزشهای فلسفی و اجتماعی یک فرهنگ بطور پراکنده در دسترس ما باشند یعنی به صورت سیستم نباشند ، ما هیچ استفاده ای از آنها نخواهیم کرد .

برای نمونه فرهنگ ایرانی پر از گفته هائی است مانند : « میازار موری که دانه

کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است» یا «زگهواره تا گور دانش بجوی»، یا «راست گو باش» یا «خرد را برتر از هر چیز بشناس»، یا از «داد و عدل دفاع کن»..... ولی چون تمام این مفهوما، به صورت پراکنده هستند و بصورت سیستم در نیامده اند. کاربردی ندارند و در نتیجه جامعه ای را که ایرانیان امروز برای خود درست کرده اند پر از نادانی و خرافات و سنگ دلی و بی خردی است و امروز همگی میتوانند آنرا ببینند.

ولی در عوض نیروهائی که باعث بوجود آوردن نادانی و خرافات و سنگ دلی و بی خردی هستند بصورت «سیتم» درآمده اند و جای خود را در یک ساختمانبندی دینی و فلسفی پیدا کرده اند و در نتیجه توانسته اند به آسانی بر ارزشهای فرهنگ ایرانی که بصورت پراکنده مانده اند پیروز شوند.

به همین گونه، در نیمه دوم دوران ساسانیان جامعه ایرانی بصورت جامعه ای بی سیستم درآمده بود. جریانهای اندیشه ای متضاد یکدیگر را خنثی میکردند. در صورتیکه در عربستان تمام نیروهای متضاد خنثی شده بودند و یک سیستم با مفهوماهای پیوسته به هم و به هم جوش خورده درست شده بود.

ارتش نیرومند ساسانیان برای کشورگشائی و دفاع از مرزهای بسیار گسترده امپراتوری درست شده بود نه برای یک جنگ ایده الوژیکی. اصلاً ایرانیان نمیدانستند جنگ ایده الوژیکی چی است. ایرانیان در درازای امپراتوری های خود، چه هخامنشی چه اشکانی و چه ساسانی هیچ گاه کوشش نکرده بودند که باورهای خود را به دیگر ملتها تحمیل بکنند بقول Paul de Brail، یکی از بزرگترین زرتشت شناسان فرانسوی، اگر ایرانیان میخواستند اندیشه و فرهنگ و آئین خود را به دیگر ملتها به زور تحمیل کنند اکنون از هند تا یونان و مصر همگی زرتشتی شده بودند. امپراتوری هخامنشی که امپراتوری جهانی درست کرده بود هیچگاه کوشش نکرد که یک نفر را بزور به آئین زرتشت بیاورد و همچنین اشکانیان و ساسانیان چنین کوششی نکردند.

در سده هفتم میلادی هنوز جنگ دینی یعنی جنگ برای تحمیل یک دین تا حد زیادی در دنیا ناشناخته بود. حتی مسیحیان در آن زمان در سدد تحمیل دین خود بوسیله جنگ به ملتهای دیگر نیامدند. جنگهای دینی، مانند جنگهای صلیبی، همگی پس از پیدایش اسلام صورت گرفت. بنابراین حکومت ساسانی در برابر قومی کوچک و بی فرهنگ قرار گرفت که به بزرگترین نیروی نظامی آن زمان میگفت یا خدای ما الله را بعنوان خدای خود بپذیر و در سیستم قبیله ای ما وارد شو یا مالیات و جزیه بده یا با شما جنگ خواهیم کرد!

تصور کنید امروز چنین در خواستی بوسیله کشور کوچک کوبا به بزرگترین ابر قدرت جهان یعنی آمریکا بشود و دولت کوبا بگوید یا سیستم کمونیستی و مارکسیست لنینیستی ما را بپذیرید یا باید به ما مالیات و جزیه بدهید یا آماده جنگ باشید، واکنش دولت آمریکا چه خواه بود؟ یا میگویند، اینها یعنی کوبائیا دیوانه شده اند و هذیان میگویند، یا دارند شوخی میکنند، یا اصلاً روی خود نخواهند آورد.

همین واکنش از سوی ایرانیان شد. هیچ کس این خطر را در آغاز نه جدی گرفت و نه اعتنائی به آن کرد. درخواست عربها که برای گرفتن بصره و کوفه و خوزستان نبود. درخواست عربها یک درخواست شکفت آوری برای پذیرفتن خدای آنها بود و بس!

رستم فرخزاد ، سپهبد ارتش ساسانیان در جبهه غرب اعتنائی به آن نکرد و فکر میکرد که این قوم یعنی اعراب در دنیای خواب و رویا هذیانهای میگویند و نیازی که حتی به آن توجهی شود نیست .

ولی چیزی که نه یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی و نه سردار او رستم فرخزاد میدانستند این بود که قوم پراکنده ای را که ایرانیان تحقیر میکردند ، اکنون صاحب یک ایده الوژی شده اند که تا رگ و پود خود به آن ایمان دارند و حاضرند به خاطر آن جان بدهند .

برپایه باور به این سیستم، که در این دنیا غنیمت و چپاول را به آنها وعده میداد و در آن دنیا حوری و جویهای آب و عسل را، عربها بیش از پیش جرات پیدا کردند و رفته رفته در برابر ارتش ساسانیان جبهه گرفتند و حتی دو سه بار هم به آن تاخت و تازی کردند . تا سرانجام آن روز تعیین کننده فرا رسید :

ما در سال 636 میلادی هستیم در ناحیه ای بنام قادسیه که امروز در شرق عراق نزدیک دجله واقع شده : در یکسو سپاهیان ایران با سدو بیست هزار لشکر ، مجهز به مدرن ترین اسلحه های آن زمان به رهبری رستم فرخزاد . در سوی دیگر نزدیک به سی هزار نفر سپاهیان عرب با شمشیر های زنگ زده و ابتدائی به فرماندهی سعد بن وقاص . در یک سو سپاهیان ایران ، بدون تقریباً هیچ سیستم اندیشه ای یا عقیدتی و باورهای ضد و نقیض و باز دارنده . در سوی دیگر سپاهیان عرب با یک سیستم عقیدتی که به آن تا جان خود باور داشتند . به آنها گفته بودند ، اگر ایرانیان را بکشید ، در راه الله کشته اید و تمام مال و ثروت ایرانیان را میتوانید به غنیمت و تاراج ببرید و آنها را به برگی و زنان آنها را به کنیزی بگیرید . اگر هم بوسیله ایرانیان کشته شدید پس به بهشت الله خواهید رفت و با حوریها همزیست خواهید شد و از جوی های عسل و آب چشمه بهره خواهید گرفت . چه نیروی ایده الوژیکی میتوانست به عربها نیروی بیشتری بدهد که این جمله ها که در قالب یک سیستم بسته پیاده شده بودند .

بیش از چهار ماه در قادسیه دو لشکر در مقابل هم بودند ولی از آغاز جنگ اجتناب میکردند . رستم فکر میکرد که اعراب سرانجام از گرسنگی بی ساز و برگی خسته خواهند شد و خواهند رفت . سپاهیان ایران که سربازان ژنده پوش عرب را می دیدند ، آنها را در خور تحقیر می یافتند ، نیزه های آنها را به دوک پیر زنان تشبیه می کردند و می خندیدند . شمشیر هایشان را بسبب آنکه غلافهایشان فرسوده و کهنه است در خور ریشخند می دیدند . در عوض فرستادگان عرب که به مکان رستم فرخزاد می آمدند لشکریان ایران را غرق در اسلحه میدیدند و رستم را بر تخت زرین می یابند که تاج بر سر نهاده و بر بالشهای زرین تکیه کرده . سوارانشان را با جامه های گرانبها می دیدند که بر فرشهای هنگفت ایستاده اند

به هر روی در سال 636 میلادی سرانجام جنگ در منطقه قادسیه که آنسوی رودخانه دجله که در عراق امروز واقع شده میان سپاهیان رستم فرخزاد و سپاهیان سعد بن وقاص در گرفت . و همانگونه که همه میدانیم در این جنگ تعیین کننده ، امپراتوری ایران که از زمان کورش بزرگ شکل گرفته بود و مدت 1100 سال بر جهان فرمانروائی کرده بود ، به نقطه پایانی خود نزدیک میشد . در این جنگ پس از وارد شدن شکست سختی به سپاه ایرانیان و کشته شدن رستم فرخزاد و فرو افتادن درفش سرخ و زرد و بنفش کاویانی ، عربها به پیشروی

خود به سوی بیستون ادامه دادند. سپاهیان سعد بن وقاص که در آغاز بیست هزار نفر بودند در میان راه با پیوستن بسیاری از عربها و ایرانیان خائن که به آنها ملحق شدند به شست هزار رسیدند.

همه به راه افتادند چون میدانستند شاه ایران یزدگرد هم به زودی خواهد رفت. همانگونه که در سال 1979، زمانیکه مردم فهمیدند که محمد رضا شاه در حال رفتن است هزاران هزار نفر به همان ایده الوژی عربهای 1400 سال پیش پیوستند و تاریخ را به نوع دیگری تکرار کردند.

زمانی که عربها به پایتخت ساسانیان، تیسفون رسیدند، شهری را دیدند که مجلل ترین و زیباترین کاخ های آن زمان را در سینه خود داشت. ثروتی که در آن شهر بود در هیچ تصویری نمی گنجید. مردمان تیسفون برای نجات جان خود، خانه های خود را رها کرده و فرار کرده بودند. یزدگرد هم فرصت نکرده بود که اندوخته های گرانبهای کشور را با خود ببرد. نوشته های تاریخی گوناگون چه از سوی ایرانیان و چه از سوی عربها پر از نگارش صحنه های چپاول و تاراج کاخها و خانه های آن شهر است.

می نویسند بیش از یک هفته هزاران نفر از سپاهیان عرب و تاراج گرانی که با آنها همراه شده بودند، کاخهای مجلل و خانه های مردم را تاراج میکردند و اشیای گران قیمت را به غنیمت میگرفتند. میگویند به هر سرباز عرب دوازده هزار درهم رسید و یک پنجم کل دارائی های تاراج شده را برای عمر خلیفه مسلمانان فرستادند. در این جریان هزاران مرد ایرانی به بردگی و زنان ایرانی به کنیزی گرفته شدند.

داستانهای دلخراش و افسوس باری که در این زمینه بوسیله مورخین گذشته یعنی پیش از انقلاب اسلامی نوشته شده بسختی قابل باور کردن است. جز اینکه بیزیریم که سی و پنج هزار سپاهیان ژنده پوش و بیابانگرد عرب با شمشیرهای زنگ زده خود همه رستم دستان و یلهای روزگار بودند و در برابر آنها دویست هزار سرباز ایرانی که با بهترین و پیشرفته ترین ابزارهای جنگی آن زمان مجهز بودند همگی مانند مگس و پشه و موریانه بودند که تازیان بتوانند آنها را به آسانی در زیر پاهای خود له کنند!! این گونه نوشتارها که بیشتر از روحیه «قمه زنی و زنجیر زنی به خود و فرهنگ شیون و زاری» سرچشمه گرفته بزرگترین توهین به ایرانی و ایرانیست.

نویسندگان هیچ یک از این نوشتارها به علت بنیادین این بزرگترین فاجعه تاریخ ایران کوچکترین اشاره ای نکرده اند. البته حق هم داشتند چون نویسندگان آنها هیچکدام انقلاب اسلامی 1979 را ندیده بودند و کوچکترین ایده ای در باره مکانیزمی که میتواند یک کشور را شکست فرهنگی و ایده اولوژی بدهد نداشتند. همگی میدانستند یک شکست نظامی چیست ولی کسی نمیدانست یک شکست فرهنگی که زیر بنای ایده اولوژی دارد کدام است. نمیدانستند که یک شکست فرهنگی بینهایت از یک شکست نظامی خطرناکتر است و کار برد بیشتری دارد. شکست نظامی داریوش سوم هخامنشی از اسکندر مقدونی تنها هشتاد سال طول کشید که در سنجش تاریخی کهن برابر با هشت روز است. اشکانیان آنها را به آسانی بیرون انداختند و یونان بکلی از صحنه تاریخ تا همین دو سده گذشته محو شد. ولی شکست فرهنگی ایرانیان از تازیان هزار و چهار صد سال است که بدرازا کشیده و پایان تونل هم هنوز روشن نیست.

برای نمونه به نوشتار های زیر که همه از کتابهای معتبر گرفته شده توجه کنید:

عبدالحسین زرین کوب در کتاب دو قرن سکوت می نویسد « فاتحان، گریختگان را پی گرفتند؛ کشتار بیشمار و تاراج گیری باندازه ای بود که تنها سیصد هزار زن و دختر به بند کشیده شدند. شست هزار تن از آنان به همراه نهصد بار شتری زر و سیم بابت خمس به دارالخلافه فرستاده شدند و در بازارهای برده فروشی اسلامی به فروش رسیدند؛ با زنان در بند به نوبت همخوابه شدند و فرزندان پدر ناشناخته بسیار بر جای نهادند.»

در جلد یکم کتاب تاریخ سیستان آمده که «در حمله به سیستان سردار عرب ربیع ابن زیاد دستور داد تا اجساد کشته شدگان جنگ را روی هم انباشته کنند و از آنها سدی برای تکیه گاه که او بتواند روی آن بنشیند و منظره را تماشا کند! همچنین قرار شد که هر سال از سیستان هزار هزار (یک میلیون) در هم با هزار غلام بچه و کنیز به امیر المومنین دهند.»

کتاب تاریخ طبری؛ جلد پنجم رویه 2011 مینویسد «سردار عرب عبیدا در حمله به شاپور بسختی مجروح شد آنچنانکه بهنگام مرگ وصیت کرد تا به خونخواهی او مردم شاپور را قتل عام کنند؛ سپاهیان عرب نیز چنان کردند»

باز تاریخ طبری در جلد چهارم خود رویه ۱۴۹۱ مینویسد «در حمله به الیس؛ جنگی سخت بین سپاهیان عرب و ایران در کنار رودی که بسبب همین جنگ بعد ها به «رود خون» معروف گردید در گرفت. در برابر مقاومت و پایداری سرسختانه ی ایرانیان؛ خالد ابن ولید نذر کرد که اگر بر ایرانیان پیروز گردید «چندان از آنها بکشم که خون هایشان را در رودشان روان کنم» و چون پارسیان مغلوب شدند؛ بدستور خالد «گروه گروه از آنها را که به اسارت گرفته بودند؛ می آوردند و در رود گردن می زدند» مغیره گوید که «بر رود؛ آسیاب ها بود و سه روز پیاپی با آب خون آلود؛ قوت سپاه را که هیجده هزار کس یا بیشتر بودند؛ آرد کردند... کشتگان (پارسیان) در الیس هفتاد هزار تن بود.»!

در این چند نمونه میبینیم چگونه با یک دیدگاه «ستم دیده و درمانده» و فرهنگ «سینه زنی» مورخین گذشته از عربها رستم و هرکول ساخته اند و از ایرانیان مگس و موریانه های بدون دفاع، حتی میشود گفت که کشتن اینهمه مگس هم به این آسانی نیست که اینها از کشتن ایرانیان بوسیله تازیان سخن میگویند آنهم با شمشیرهای زنگزده، پاهای برهنه و سوار بر شترهای خسته و درمانده! پس کجا بود ارتش ساسانیان، نیرومندترین ارتش جهان آنروز، که از مصر تا مرزهای چین را در نگهبانی خود داشت. کل جمعیت عربستان در آن زمان به یک میلیون هم نمیرسید که همه صحرا نشین و بیابانگرد بودند در صورتیکه جمعیت شاهنشاهی ساسانی از چهل میلیون تجاوز میکرد و از بزرگترین دانشگاهها و مراکز پژوهشی آن زمان در تمام زمینه ها برخوردار بود.

این نوشتارها برآستی خواننده را شگفت زده و گیج و انگشت به دهان در گذشته رها کرده و هیچ راه حلی را برای پیشرفت بسوی آینده پیشنهاد نمیکنند. چون راه هرگونه پیشرفت و جلوگیری از تکرار چنین فاجعه ای را با «نکر مثبتی های دلخراش» میبندند. به همین دلیل در سال 1979 راه برای دومین دوره فرمانروائی تازیان در ایران باز گردید و برای دومین بار ایرانیان فریب خورند. ارتشی که میگفتند پنجمین ارتش جهان است در مدت چهار ماه ذوب شد و ناپدید گردید و کل نخبگان ایران ناچار به فرار به غرب شدند. حتی توده ای های پرورده شوروی آن زمان هم پس از شش سال سواری دادن به آخوندان و در تمام جنایتهای آنها شریک شدن بدون هیچ شرمی به کشورهای پادشاهی اروپائی یا سرمایه داری آمریکا و کاناد سرازیر شدند! ما شگفت زده بودیم چرا اینها به «

کشور مادر» یعنی شوروی یا کشورهای اروپای شرقی یا چین و کوبا نرفتند. همانگونه که شگفت زده بودیم چرا تازی پرستان دو اتشه «اسلام شناس» که با ملایان بر سر تقسیم قدرت به جان هم افتاده بودند نه به عربستان کشور اربابان خود میروند و نه به پاکستان و عراق و نه پنجاه و شش کشور اسلامی دیگر.

تمام اینها نمونه ای بود از ورشکستگی فرهنگی یک ملت. این ورشکستگی رونوشتی بود از همان ورشکستگی فرهنگی پایان زمان ساسانیان. زمانی که ایده اولوژی های گوناگونی همچون مائی گرائی، مزدک گرائی، زروانی گری، مسیحیان، یهودیان حتی بودائیان و زرتشتی گری که دوران سرا شبیی خود را میپیمود که دیگر چیزی از آئین پر فروغ و پیشبرنده و پیشرونده آموزگار بزرگ زرتشت در آن دیده نمیشد دست به دست هم دادند تا راه را نه برای «لشکریان» اسلام که وجود نداشت بلکه برای ایده اولوژی ضد زندگی و ضد خرد آنها که اسلام نامیده میشد باز کردند. درست همانگونه که این راه را برای فرزندان همان تازیانی که در این هزار چهارصد سال در ایران بنامهای سید و آیت اله و غیره با مفت خوری پروار شده بودند باز نمودند و دوباره ایران را دودستی به آنها تحویل دادند.

کسانی که پس از بهمن 1979 در ایران ماندند میتوانند تصویر کوچکی را از آنچه در سال 636 میلادی در تیسفون گزشت مجسم کنند. به هر روی، با آخرین جنگ میان ایرانیان و عربها در نهاوند و آخرین شکست بزرگ در سال 642 ایران بعنوان یک نیرو در صحنه جهان از میان رفت. یزدگرد هم در سال 651 میلادی در مزرهای شمالی ایران در شهر مرو در ترکمنستان کشته شد. دوستان ارجمند، اگر این شکست سهمناک در 1400 سال پیش رخ داد ولی اثرات و پیامدهای آن تا به امروز به قوت خود باقی است. نسلهای گوناگون ایرانیان، که هیچگاه فرصت پیدا نکردند، فرهنگ در هم شکسته خود را بازسازی کنند، هنوز اثرات و مانده های این شکست را در دلها و زندگی خود، حتی زندگی روزانه خود، احساس میکنند. چون این شکست هنوز ادامه دارد. اگر عربها، دویست سال پس از تسخیر ایران که به آن دویست سال سکوت میگویند، دیگر قدرت سیاسی خود را در ایران از دست دادند، ولی ایده الوژی که آنها بوسیله آن بر ایران پیروز شدند هنوز پس از 1400 سال به همان قدرت باقی است. این ایده الوژی که بصورت فرهنگ درآمده در بیشتر جنبه های اجتماعی ایرانیان به چشم میخورد، در زبان، در برخورد ها، در خوراک خوردن، در لباس پوشیدن، در نیمه پنداشتن زنان، در شیوه نگاه کردن به زندگی و رخدادهای زندگی، در سیستم قضائی و غیره همگی، هنوز در سده بیست و یکم، شدیداً زیر تاثیر ایده اولوژی عرب که اسلام نامیده شده است. تجربه سده ها نشان داده که این فرهنگ که ایرانیان پس از آن شکست خانمان برانداز وارث آن شدند نه تغییر پذیر است و نه توانائی پذیرش آزادی یا چیزی که در غرب به آن «دمکراسی» میگویند دارد. تنها راهی که برای ایرانیان برای جبران آن شکست تاریخی مانده، بازسازی فرهنگی است که ارزشهای آن از ژرفنای تاریخ خودشان بیرون آمده و این بازسازی فرهنگی برای مقابله با سیستم ایده الوژی عرب نیاز به بازسازی یک سیستم ایده الوژیکی نیرومند ایرانی دارد. یعنی ارزشهای فرهنگی ایرانی را

که بصورت پراکنده هستند و بنابراین کاربردی ندارند، در یک سیستم نیرومند پیاده کرد. امروز با آگاه شدن بیش از پیش ایرانیان، بویژه جوانان به این موضوع، مردم به آئین زرتشت روی آورده اند چون در این آئین پتانسیل و نیرو و امکان به وجود آوردن چنین سیستمی را احساس میکنند. آئین زرتشتی را که امروز جوانان ایرانی در پی آن هستند، دیگر آئین زرتشتی که در پایان دوران ساسانی بود نیست. در آن زمان، سخنان زرتشت یعنی گاتها از یادها رفته بود و آداب و رسوم بیگانه به آئین زرتشت جای آنرا گرفته بود.

امروز ما شاهد یک رنسانس یعنی نوزادی و رستاخیز هویتی و فرهنگی آئین زرتشت هستیم. تمام ارزشهای فرهنگی ایرانی که نه تنها با ارزشهای سده 21 برابری میکند بلکه بسیار از آن هم پیشی دارد در سیستم گاتهای زرتشت پیاده شده.

ولی گاتهای زرتشت به خودی خود قدرتی ندارد. نیرو و قدرت این کتاب بستگی به رابطه ای است که ایرانیان با این کتاب برقرار میکنند. این رابطه باید به اندازه ای نیرومند باشد که بتواند رابطه ای را که ایرانیان در پیامد آن شکست 1400 سال پیش و با زور با کتاب اعراب یعنی «قرآن» برقرار کردند بشکند، و دورانی دیگر را از شکوه و سربلندی برای کشورشان درست کنند.

سخنرانی دکتر خسرو خزاعی (پردیس) در «مرکز زرتشتیان کالیفرنیا» در آمریکا*

6 ژانویه 2008

از دکتر خسرو خزاعی پردیس، چرا ایرانیان از تازیان شکست خوردند؟ *
نگاهی نو به بزرگترین فاجعه تاریخ ایران

هموند گرامی آقای دکتر خزاعی

درود

مقاله پر محتوی و آموزنده شما را خواندم و آنرا "پی دی اف" کرده در وب سایت کتابهایم مثل سایر نوشته های شما میگذارم و به دوستانم، حتی آنها که در ایران هستند و مسلمان دو آتشف هم هستند، میفرستم. چون میدانم حتی به یک جمله آن منطقاً نمیتوان ایراد گرفت.

ولی از حضور آن دوست دانشمند اجازه میخواهم سه نکته را از این مهندس کم سواد بشنوید که شاید در نوشته شما به آن کم بها داده شده: اول قرآن، دوم سلمان پارسی و سوم حکومتی شدن آئین زرتشتی است.

"بحث" بی فایده است تا زمانی که قرآن و علت تاریخی آن شناخته نشود.

این تلاش بیهوده ای خواهد بود که قرآن را بشکل کنونی آن نقد کرد. اگر بگوئید در قرآن چهل و یکبار لغت جهاد نوشته شده و سیصد بار لغت قتل آمده، میگویند هزار و چند بار رحمن آمده و اسلام دین صلح است. اگر بگوئید در این آیین زن دقیقاً یک کالاست که متعلق به مرد است، آیه ای می آورند که باید با زن مهربان بود. مرحوم دشتی و شفا هر کدام بشکلی قرآن را نقد کردند که طبق قوانین شریعت محکوم به مرگ بودند. ولی راه حل شرعی و ساده ای وجود دارد که نه سیخ بسوزد و نه کباب و آن خواندن قرآن به فارسی و یا زبان مادری و بصورت کرانیکال یا تاریخی است.

بدون ترس از محکوم شدن، این حقیر، قرآن را بصورت تاریخی مرتب کردم و با شهادت آیه هائی از قرآن در مقدمه استدلال کردم که این همان مصحف علی است و از آیت الهی بی عمامه و جنایت کاری مثل سروش نقل قول کردم که کارم دشمنی با اسلام نیست و کتاب را برای چند دانشگاه اسلامی و آیت الله سیستانی فرستادم. جالب اینکه از من تشکر کردند ولی آنرا تائید نمیکنند. چون میدانند که کلک عثمان قاطی پاطی کردن قرآن بود تا که عوام ندانند چه میخوانند و داستان چیست. حضرت محمد جوانی باسواد، خوش سیما، شاعر، فهمیده، سیاستمدار بود که با خدیجه، این بانوی ثروتمند حنیفی ازدواج کرد و پسر عموی خدیجه اولین مترجم تورات و انجیل به عربی، دوست و همراه محمد بمدت سیزده سال از زمان بعثت تا هجرت بود. در این مدت آیات مکی نوشته شده که همگی برگردان تورات و انجیل به زیباترین شعر عربی و یکبار لغت جهاد بمعنی کوشش در آن آمده. آیات مکی بقدری زیبا، آرام، شاعرانه و یهودیان را تحسین و بزرگ میدارد که وقتی در مدینه حضرت محمد آنرا به یهودیان نشان میدهد همه او را تحسین میکنند و خودش و چند مسلمان همراهش را خوش آمد میگویند. چند ماهی نمیگذرد که حضرت محمد سلمان پارسی را ملاقات میکند. و از این به بعد آیات مدنی صد و هشتاد درجه

تغییر جهت داده همان نیروی محرکه ای می شود که شما به آن اشاره کردید. تمام بیست و هفت جنگ، جهادها، زنان پیامبر، تقسیم غنائم، کشتار یهودیان و غیره در مدت ده سال، تارحلت حضرت، دقیقاً با آیات مربوطه در آیات مدنی میباشند. بطوریکه اگر کتابهای معتبر تاریخی را در مورد اولین جنگ بدر تا آخرین آنها حنین و یا حلال و حرام شدن زنان پیامبر و یا کشتار یهودیان و غیره را با ذکر تاریخ آن در کنار آیات مدنی بگذارید انطباق آنها را درک میکنید. نتیجه گیری آنکه قرآن کرانیکال در حقیقت داستان بیست و سه سال و بیوگرافی حضرت محمد است.

اما سلمان پارسی که بود؟ یک مزدکی محکوم به اعدام و فراری از دربار ساسانیان. دانشمند، تاریخدان، سیاستمدار و مشاور قبایل یهودی مدینه. این شخص جز انتقام از شاهنشاهان ساسانی چیزی در مغزش نبوده و کشف حضرت محمد برایش یک موهبت آسمانی بود. دوستی و نزدیکی او به حضرت محمد بقدریست که بعضی او را نویسنده قرآن میدانند که این غلط است چون حضرت محمد نصف قرآن، آیات مکی را نوشته بود که با سلمان دوست میشود.

سلمان درست مثل همین توده ایهای امروز خودمان بود. یک مزدکی که بعداً حاکم تیسفون شد. بالاخره حکومتی شدن آیین زرتشت: آیینی که نگهدارنده ایران بمدت هزار سال در مقابل دو امپراطوری یونان و روم بود، بعد از آنکه کنستانتین آموزه های زیبای مسیح را تبدیل به دین حکومتی کرد و آنها باعث ورود اروپا بدوران تاریک هزار ساله اش شد، دربار ایران چاره ای نداشت و این آموزه های والای زرتشت را که بیش از هزار سال ایران را نگه داشته بود حکومتی کرد. سلمان این را خوب میدانست و از سال اول هجری نقشه حمله به ایران را در سر میپروراند. جاسوسان توده ای او آماده ساز جبهه های ایران بودند که شما به تفسیر به آن اشاره کردید. میگویند در جنگ قادسیه سپاه دیلمیان در کناری ایستادند. ولی بعداً چهل سال با تازیان در مازندران جنگیدند تا که در نبرد گرگان و گردن زدن سی هزار ایرانی و چرخاندن

آسیاب با خون ایرانیان آخرین جنایت بزرگ اعراب در ایران
تمام شد.

دویست سال سکوت ایرانیان و ششصد سال بعد از آن و باز
شدن پای مغولها و تورانیان آسیای مرکزی به جهان اسلام و
کشف آیین جدید توسط آسیای مرکزیها آن چنان کشتاری در
ایران براه انداخت که کشتار اعراب در مقابل آن ناچیز بود.
شاید یکی از جوکهای آن زمان بعد از تیمور لنگ که قرآن را
از بر و از آخر به اول میتوانست بخواند این بود که ایرانیان
اعراب را در خواب دیده اند که عینک آفتابی روی چشمشان
گذاشته اند.

امیدوارم اضافه کردن این سه نکته را حمل بر پای گذاشتن من
در جایگاه استادی خودتان ندانید
با درود دوباره
ارادتمند
سهراب چمن آرا